بسم الله الرحمن الرحیم.

تعدد العنوان لا يوجب تعدد المعنون:

در اوائل مسئله «اجتماع امر و نهى در شى‏ء واحد» گفتيم كه قول به جواز اجتماع، مبتنى بر يكى از دو مبناست:

1- يا بايد قائل شويم به اينكه تكاليف الهيه فقط به عناوين تعلق مى‏گيرد و معنونات، متعلق تكليف نيستند. به عبارت ديگر، احكام از عناوين سرايت به معنونات نمى‌كنند.

2- و يا اگر قائل به سرايت شديم، بايد ثابت كنيم كه تعدد العنوان، بالدقة العقلية، موجب تعدد معنون مى‏شود تا در نتيجه متعلق امر شیئٌ و متعلق نهى شیئٌ آخر باشد. نظير اجتماع موردى.

خود مرحوم مظفر مبناى اول را انتخاب نمودند. يعنى ثابت كردند كه احكام از عناوين به معنونات سرايت نمى‏كنند و فقط عناوين، به ملاحظه افراد، متعلقات تكاليف واقع مى‏شوند.

با اين حساب، دیگر نیازی به بحث از مبناى ثانى كه «آيا تعدد عنوان موجب تعدد معنون مى‏شود يا خير؟» نیست، بلكه تعدد العنوان(چه موجب تعدد المعنون باشد و چه نباشد) سودى ندارد مادامى‏كه قائل به سرايت نباشيم.

حال، على فرض التسليم و القبول به اينكه حكم از عنوان به معنون سرايت مى‏كند، نوبت به اين بحث مى‏رسد كه آيا تعدد عنوان موجب تعدد معنون مى‏شود يا خير؟

مرحوم مظفر مى‏فرمايد: ما يك ضابطه و معيار كلى نداريم كه به صورت موجبه كليه حكم كنيم كه «آرى در همه جا تعدد عنوان موجب تعدد معنون مى‏گردد» و يا بصورت سالبه كليه بگوئيم «در هيچ جا تعدد عنوان موجب تعدد معنون نيست» بلكه در بعض از موارد تعدد عنوان موجب تعدد معنون و در بعضى از موارد، تعدد عنوان موجب تعدد معنون نمى‏شود.

جایی که تعدد عنوان موجب تعدد معنون می‌شود مانند عنوان جسميت و ابيضيت كه دو عنوان است و در خارج هم دو معنون دارد: يكى ذات جسم كه جوهر است و يكى عرض الجسم كه بياض است و دو وجودند. نه جسم عين بياض است و نه بياض عين جسم است بلكه دو وجودند منتهى‏ احدهما مستقل و ديگرى غير مستقل.

و جایی که تعدد عنوان موجب تعدد معنون نمی‌شود مانند عالم و فاسق كه در خارج، ذات (كه زيد باشد) واحد است نه متعدد، ولى دو عنوان دارد: يكى عالميت و يكى فاسقيت.

مرحوم مظفر میفرماید: استاد ما مرحوم نائينى خود را به زحمت انداخته و تلاش فرموده ثابت كند به اينكه بصورت قاعده كليه مى‏توان گفت تعدد العنوان موجب تعدد المعنون مى‏شود.

خلاصه سخن مرحوم نائینی: عناوينى كه نسبت ما بين آنها عموم و خصوص من وجه باشد، اگر بخواهند بر شى‏ء واحدى صدق كنند، حتما بايد از دو حيثيت و دو جهت باشد و صدق آن دو بر ذات واحده، محال است كه از حيث واحد بوده باشد. مثلا بر «صلاة در دار غصبى» از دو حيث، دو عنوان صادق است: اين عمل، از حيث صلاتيت، واجب است و از حيث غصبيت، حرام است. و يا بر زيد خارجى، دو عنوان عالم و فاسق صادق است، منتهى از حيث داشتن علم، به او عالم مى‏گويند و از حيث داشتن فسق، بر او فاسق اطلاق مى‏شود. حال، اين دو حيث و دو عنوان گوناگون، از دو حال خارج نيستند:

1- تارة حيثيت تعليلي هستند. مانند اكرم العلماء و لا تكرم الفساق كه حكم براى ذات (يعنى زيد) ثابت است و حيث عالميت، علت وجوب اكرام است. چنانكه متقابلا حيث فاسقيت، علت حرمت اكرام است. در اين صورت تركيب ميان اين دو حيث، تركيب اتحادى است. اين مورد، از محل بحث ما خارج و «در باب تعارض» داخل است.

2- و تارة: حيثيت تقييدي هستند. يعنى عنوان و حيثيت، جزء یا تمام الموضوع براى حكم است. مانند حيثيت صلاتيت و غصبيت كه عمل واحد، از حيث صلاتى، واجب و از حيث غصبى، حرام است و در اين مورد، تركيب ميان دو حيثيت، تركيبى انضمامى است و اتحادى در كار نيست که در اين موارد، تعدد العنوان موجب تعدد المعنون مى‏شود.

مرحوم مظفر، بر اين ضابطه، دو ايراد اساسى دارند:

ايراد اول: عناوين منتزعه در يك تقسيم دو قسمند:

اول: عناوينى كه در اصطلاح فلاسفه، آنها را محمول بالضميمه گويند.

دوم: عناوينى كه در اصطلاح فلاسفه، آنها را خارج محمول يا محمول بالصميمه گويند.

دسته اول از عناوين، عبارتند از عناوينى كه انتزاع آنها از ذات و معنون، منوط به انضمام يك حيثيت زائد و متفاوت با ذات باشد.

مانند عنوان ابيض بالنسبة به جسم كه اگر بخواهيم عنوان ابيض را از جسم انتزاع نموده و بر آن حمل كنيم و بگوییم هذا الجسم ابیضٌ، بايد يك صفت زائده بر ذات، بنام «خصوصيت بياض»، بر ذات عارض شده باشد تا بتوانيم بگوئيم «هذا الجسم ابيض» و الا در حقيقت جسم، ابيضيت يا اسوديت دخالتى ندارد.

دسته دوم: عبارتند از عناوينى كه از مقام ذاتِ معنون انتزاع مى‏شوند و نيازى به ضم ضميمه ندارند. به عبارت ديگر، ذهن ما آن عناوين را از صميم ذات انتزاع مى‏كند. مانند صفت ابيضيت براى خود بياض كه مى‏گوئيم البياض ابيض كه خود ذات بياض، منشأ انتزاع وصف ابيضيت براى او شده و واسطه‏اى در كار نيست زيرا كل جسم ابيض يكون ابيضيته بالبياض و اما البياض فهو ابيض بنفس ذاته.

و از همين نوع ثانى است(یعنی عناوینی که از ذات انتزاع می‌شود) صفات كماليه واجب الوجود لذاته تبارك و تعالى كه انتزاع صفت عالميت از مقام ذات است نه بواسطه انضمام يك امر زائد بر ذات زيرا كمالات حق تعالى به عين ذات حق موجود است.

پس بنابراین: چنين نيست كه ما بصورت يك ضابطه كليه بگوئيم:

عناوين منتزعه عموما در انتزاعشان از ذات، محتاج به ضم ضميمه هستند و تركيب انضمامى است و حيثيت، حيثيت تقييديه است و موجب تعدد معنون می‌گردد.

ايراد دوم: عناوين منتزعه، در تقسيم ديگر، بدو قسم مى‏شوند:

1- عناوينى كه مابازا و مطابق خارجى دارند و كاشف و حاكى از يك واقعيت خارجى هستند و به عبارت ديگر، از قبيل كلى و فرد هستند. مثل عنوان انسان و عنوان زيد كه در خارج، هر دو به يك وجود، موجودند و مقابل خارجى دارند.

2- عناوينى كه مابازاى خارجى ندارند بلكه صرفا يك عنوان انتزاعى و اعتبارى هستند كه ساخته و پرداخته عقل ما است بمنظور حكايت از معنونش بدون اينكه كاشف از يك واقعيت خارجى باشند. مانند عنوان عدم كه در خارج از ذهن ما محال است مصداق داشته باشد. مانند عنوان ممتنع الوجود كه مابازاى خارجى ندارد زيرا هرچه در خارج موجود است،، يا «ممكن» است‏ يا «واجب»، و كذلك عنوان شريك البارى و عنوان تناقض و ... و من هذا القبيل عنوان الحرف و النسبة كه آنهم استقلالا مابازاى خارجى ندارد چون صددرصد وابسته به طرفين است و بدون طرفين، وجودى ندارد بلكه بعين وجود طرفين، موجود است.

حال، عناوينى كه مابازاى خارجى دارند، تكليفشان روشن است. و اما عناوينى كه اعتبارى محض هستند، اين‏ها گاهى قابليت دارند كه بر حقائق مختلفه متباينه صدق كنند بدون اينكه مابازاى خارجى داشته باشند. چون تابع اعتبار معتبر است حال شايد عنوان غصب هم از همين قبيل باشد، چراکه غصب، به معناى كلى، تصرف فى مال الغير بغير اذنه است و اين عنوان، گاهى از مقوله «اين» انتزاع مى‏شود (كما فى التصرف فى ارض الغير بالكون فيها) و گاهى از مقولات ديگرى انتزاع مى‏شود (مثل پوشيدن عباى غير بدون اذن او يا خوردن نان او و يا تصرف كتاب او و ...).

با اينكه هريك از اين‏ها ماهيت جدا و مقوله‏اى على‏حده هستند، مع ذلك عنوان غصب، يك عنوان اعتبارى است كه شامل تمام اين تصرفات (از هر مقوله‏اى باشد) مى‏شود و آنگاه بر «صلاة در دار غصبى» هم منطبق مى‏شود. پس تركيب اين دو اتحادى است نه انضمامى خلافا للميرزا النائينى (ره).